

مکاشفات و شطّحاتِ عارفِ ایرانی
شیخ ابوالحسن خرقانی
(۳۵۲-۴۲۵ مَهِسَدِی)

نور العلوم

پژوهش، ویرایش و نثر
دکتر محمود رضا افشارزاده



خرقانی، شیخ ابوالحسن، ۴۲۵ مهشیدی

سرشناسه

Kharaghani, Sheykh Hasan, abol-

نور العلوم / شیخ ابوالحسن خرقانی / محقق: دکتر محمود رضا

عنوان و نام پدیدآور

افتخارزاده

تهران، ثوره، ۱۳۹۶

مشخصات نشر

۲۳۲ صفحه، رقعی

مشخصات ظاهری

۷-۹-۹۵۷۲۳ - ۶۰۰ - ۹۷۸

شابک

فارسی

زبان

عرفان - ایران - تاریخ

موضوع

تصوف - ایران - تاریخ

۱۳۹۴ ۲۰۴۱ م ۲۸/ش BP

رده بندی کتبی

۲۹۷/۸۳

رده بندی دهی

۴۰۶۹۱۷۰

شماره کتابشناسی ملی



ناشر: انتشارات ثوره

فروشگاه اینترنتی: www.thoureh.ir

پست الکترونیکی: info@thoureh.ir

تلفن مرکز پخش: ۳۳۶۱۹۵۲۹

نام کتاب: نور العلوم

نویسنده: شیخ ابوالحسن خرقانی

تحقیق و تصحیح از: دکتر محمود رضا افتخارزاده

حروفچینی، ویرایش، صفحه‌بندی و طراحی جلد: انتشارات ثوره

چاپ اول: ۱۳۹۶ خورشیدی. تهران.

شمارگان: ۱۰۰۰

قیمت: ۳۰۰,۰۰۰ ریال

تمامی حقوق مادی و معنوی این اثر برای انتشارات ثوره محفوظ است.

Copyright © 2017 Thoureh Publication. All Rights Reserved.

فهرست مطالب

۷	گفتار پروهنا
۳۳	باب اول
۴۷	باب دوم
۵۵	[باب سوم]
۵۷	باب چهارم
۶۳	الْبَابُ الْخَامِسُ
۶۷	الْبَابُ السَّادِسُ
۶۹	الْبَابُ السَّابِعُ
۷۳	الْبَابُ الثَّامِنُ
۸۱	الْبَابُ التَّاسِعُ
۱۰۳	باب [دهم]
۱۳۱	شطحات خرقانی به روایت عطار
۲۲۵	منابع تحقیق
۲۴۱	فضیلت مسجد حضرت شیخ

گفتار پژوهنده

۱

شیخ ابوالحسن خرقانی

شیخ^۱ ابوالحسن^۲ علی پسر^۳ سعد^۴ پسر^۵ نصر پسر سلمان^۶ خرقانی^۷،
روستایی تبار و روستازاده‌ای از کرانه‌ی کویر، سنده‌ی کلاته‌ی خرقان^۸، عامی و

^۱ القاب و عناوین تاریخی: شیخ، پیر، غوث، غوث وقت، خواجہ، حلاجی خرقانی، بحر اندوه، آفتاب الهی، آسمان نامتناهی، أعجوبه ربانی، قطب وقت، امام یگانا، شیخ آل زمانه، سرحلقه، پیشوای شطاح، جاسوس القلوب، دریای نور، پیر خرقان، پیر خرقانی، غوث رگاب، شیخ اجل، سید سند، شهید، عابد، زاهد عالم، عامل، عارف، غریب قوم، شمع زمان، سید اول، صلی اصفیا، سالار رجال، قطب سالکان، قطب ابدال، کوکب اقبال، حافظ شریعت، معدن حریت، آت زمان، عظیم الشأن، صدر تصوف، لسان توحید، صحیفه‌ی حکمت، مفتاح مذهب، قوی القلب، منیر الحق، طالب صدق، دقیق الکلام، کبیر المجاهده، کثیر المال، عذیم النظیر، خازن علم، عَلم سَخا، باطنی، خاتم اولیا، خاتم اصفیا، وارث رسل، صادق به عهد و وفاء، امام متقیان، داعی مسلمانان، برهان موحدان، سید عارفان، تاج عابدان، زینت زاهدان، نور عالمیان، امام ربانی، عابد رحمانی، الزاهد، القدوه، شیخ العصر، شیخ المشایخ، الشیخ الصالح الولی، قطب الاسلام، غوث الانام، پیشوای مشایخ، قطب زمان، المنسلخ عن الناسوت، العالم الخسروانی، سیار خرقان، خمیره‌ی خسروانی،

مَخْمُولُ الذِّكْرِ، مجهولُ العین، شمشیرِ عشق، غواصِ بحرِ شوق، وحدت وجودی شرق (= Oriental Pantheist) نک: قشیری ۲۹۱+. هجویری ۱۰۲+. انصاری ۱۰۲+. عطار ۱۶۹/۲-۲۱۳+. عطار/اسرار ۶۳-۶۴+. سمعانی ۸۶/۵-۸۸+. سهروردی / مطارحات ۸۹+. سهروردی/حکمت ۲۵۸+. سهروردی/بستان ۳۷۱/۳+. سهروردی/مصنعات ۵۰۳/۱+. روزبهان/شرح شطحیات ۴۱. ذهبی/تاج ۱۶۲/۲۹+. ذهبی/سیر ۲۷۲۴+. زبیدی/تاج ۲۲۸/۲۵-۲۲۹+. ابن بطوطه ۳۰۴/۱+. نتایج ۴۲+. ریاض ۳۲+. خزینه ۵۲۲/۱+. نقشبندی ۹+. دولتشاه ۶۱+. روضه الفریقین ۲۷+. اراشک (۱۳۶۳ م) آبادی ۲۳۳+. Nicholson/Mystics . p. 133

۲ قزغنی/آثار ۳۶۱. ابوالقاسم ... سعید نفیسی نیز نخست "ابوالحسن" سپس "ابوالقاسم" نوشته است: نوری / چشم ۱۸۵، ۲۰۳. در فهرست اعلام کتاب اسرار التوحید (چاپ ژوکوفسکی ۱۸۹۹ میلادی) کتبی پسر خرقانی، ابوالقاسم آمده است: ابوالقاسم احمد پسر ابوالحسن خرقانی ... لبیک در متن آمده است. نک: اسرار التوحید: فهرست اعلام + ۱۷۵-۱۷۷+. نور العلوم . باب دوم: شیخ ابوالحسن علی بن احمد خرقانی ...

۳ دهخدا/ لغت نامه: علی بن جعفر بن احمد بن مادآبادی: علی بن جعفر بن سلیمان خرقانی. نک: انوار ۲۲۳.

۴ در نسخه‌ای از تذکرة الاولیای عطار آمده: ابوالحسن علی بن احمد بن جعفر بن سلیمان الخرقانی. نک: نوشته بر دریا ۲۳۳.

۵ خرقان، به فتح خاء و راء، در منابع جغرافیای تاریخی ایران به خرقان یاد شده است: قزوینی در آثار البلاد ۳۶۳: خرقان به ضم خاء و سکون راء نوشته است. سمعی در انساب ۸۶/۵-۸۸: از سه خرقان یاد کرده + یاقوت/معجم ۳۶۰/۲+. ذهبی/تاریخ ۶۲۰/۲+. ذهبی/سیر ۲۷۲۴-۲۷۲۵: به نقل از سمعانی، و بغدادی در مראصد الاطلاع ۴۶۰/۱، آورده: ۱- خرقان، فتح خاء و راء یا راء مشدّد، روستایی است از روستاهای بسطام بر سر راه استرآباد. ۲- خرقان به فتح خاء و سکون راء، از روستاهای سمرقند است. ۳- خرقان به فتح خاء و تشدید راء، از روستاهای همدان است. ابن بلخی در فارسنامه از خرقان در فارس یاد کرده است. نک: فارسنامه ۱۴۳-۱۴۴. کسرون با استناد به سمعانی و یاقوت می‌گوید که تلفظ درست: خرقان است. ولی لسترنج در کتاب سرزمین‌های شرقی خلافت، خرقان نوشته است. نک: Nicholson/studies. P. 260. آن گونه که گذشت در برخی منابع جغرافیای تاریخی، از جمله آثار البلاد قزوینی و فارسنامه‌ی ابن بلخی، خرقان آمده است. آن گونه که سمعانی از خرقان همدان یاد کرده است: انساب ۸۶/۵-۸۸. گویا که به تیریز نیز خرقان می‌گفته‌اند. نک: همان.

عادی و اُمّی، که نه تازی دانستی تا بدانجا که اَلحمد را اَلْهمد گفتی!^۷ نه شریعت دانستی و نه قرآن آموختی! نه پارسی خواندی و نه فارسی نوشتی!^۸

پیشینه‌ی تاریخی خرقان: ابن فقیه ۲۳۹+، سمعانی ۸۶/۵-۸۸+، یاقوت ۳۶۰/۲+، مراصد ۴۶۰/۱+، زبیدی ۲۲۸/۲۵-۲۲۹+، ذهبی/تاریخ ۱۶۲/۲۹+، ذهبی/سیر ۲۷۲۴-۲۷۲۵+، مستوفی/نزه ۲۰۱+، برتولد ۱۶۸-۱۷۱+، صنیع الدوله / مطلع ۸۲-۸۸+، اقبال/مغول ۱۷۵+، ۳۳۴+، تحقیق جغرافیایی ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۹۱+، دایرة المعارف اسلام (متن انگلیسی) با استناد به سمعانی، یاقوت، از سه خرقان یاد کرده است: Ency. of Islam. vol. 4. Pp. 1057-2059+، سدرنامه ۸۰-۸۱+، ابن بطوطه ۳۰۵/۱+، ... و یسطام ایضاً قبر الشیخ الصالح الولی ابی الحسن الخرقانی ... (۴) مرستی/نقض ۴۵۹+، ... و بعضی از خرقان همه شیعی اصولی و امامتی باشند.

دانسته نیست که زنده یاد یوسف سهروردی کزین خاورشناس نامدار فرانسوی چرا خرقان و خرقانی را به تشدید راه خوانده است! سر در ترجمه عادت سهروردی درباره ابوالحسن خرقانی که می‌گوید: «سیار آمل و خرقان» چنین ترجمه کرده:

Abu.l. Hasan Kharraqaan the Migrant of Amol and Kharraqaan ...

نک: Henry Corbin; Alone with the Alone. vol. 2. p. 25. و در این کتاب نیز:

Henric Corbin; Alone with the Alone. Pp.32,33,36,54.

^۶ خرقان. نک: پانوشته‌های پیشین.

^۷ انصاری/طبقات ۱۵۵: «شیخ الاسلام گفت: من از خرقانی الحمد، همدلله شنیدم که می‌خواند! که وی اُمّی بود، الحمد بنمی‌دانست ...». وجه شرعی و اعتبار آوردن ذکر «شریعت با اصالت شکل است یعنی فرمالیسم مذهبی! تنکایی در قصص العلماء «در احوال بلاد عراق و احوال نراقی کاشانی از مشاهیر علمای خطه‌ی ایران و معاریف علمای بلاد اسلامیان ...» می‌نویسد که: «گفتند که حاجی ملا احمد را فرزندی بود که علاقه به او داشته و او مریض شد به نحوی که حاجی یوسف آمد و بی اختیار از خانه، دیوانه وار بیرون آمد و در میان کوچه‌ی کاشان راه می‌رفت، ناگهان حاجی پدید آمده و به حاجی سلام کرد و عرض کرد: چرا پریشانی؟ حاجی فرمود که: فرزندم مریض است و ایام می‌باید گشته‌ام! درویش گفت: این که سهل مطلبی است! پس عصای نیزه دار خود را بر زمین زد و سر زده و سر زده حمد را بدون قرائت و شرایط خواند و نفسی دمید و گفت: حاجی برو که پسر تو شفا یافت. پس حاجی تعجب کرده و احتمال صدق داده و به خانه مراجعه نمود و دید که فرزندش عرق کرده و صحت یافته است! حاجی بسیار در تعجب شد و در عقب درویش کس فرستاد و جمیع طرق و شوارع کاشان را گردیدند و درویش را نیافتند. پس از هفت هشت ماه، حاجی روزی در میان کوچه،

«در خُردی، مادر و پدر، و را نان دادندی و به صحرا فرستادندی تا چهارپای نگاه دارد! وی به صحرا رفتی و روزه داشتی و نان به صدقه دادی، شبانگاه بیامدی و روزه گشادی و کس را از آن حال خبر نبودی! چون کلان تر شد، جفت و تخم به

درویش را دیده بود و گفت: «ای درویش! تو مردی هستی، در طریقت قدم زده و صاحب نفس می‌شوی ولیکن آن روز سورهی حمد را خوب تلاوت ننمودی و قرائت تو صحیح نبود، البته در تعلیم را تعلم احکام شرعی ساعی باش!» درویش گفت: «اکنون که حمد ما تو را پسند نیامد، آن را پس می‌خوانم پس ما را بر زمین نصب کرد و دوباره حمد را تلاوت کرد و نفسی زد و گفت: «پروا حاجی خانه آمد، دید همان پسر مریض شد و به همان مرض وفات یافت!». نک: قصص ۳۲۲-۳۲۸

از همان سلسلهی نخست، همیشه در برابر تازی‌زدگی شریعت و متشرعان که به فرمالیسم یا اصالت لفظ و شکل تعبیر متشبس هستند، طریقت می‌کوشید تا از فرمالیسم بگریزد و به اصالت معنا تمرکز کند و توجه نماید! هُجویری در نرح، ال حبیب عجمی می‌نویسد: «... زیانش عجمی بود بر عربیت جاری نگشته بود، خداوند الهی و رحیم، وی را به کرامات بسیار مخصوص گردانید! تا به درجتی که نماز شامی، حسن به در صومعه‌ی وی افتاد، وی قامت نماز شام گفته بود و اندر نماز ایستاده، حسن [بصری] اندر آمد و اقتدا بدو نکرد، آنچه از زبان وی بر خواندن قرآن جاری نبود، و به شب که بخفت خداوند را ... به خواب دید، گفت: بار خدایا! رضای تو اندر چه چیز است؟ گفت: یا حسن! رضای ما یافته بودی، قدرش ندانستی! گفت ما خدا یا! آن چه چیز بود؟ گفت: اگر تو از پس حبیب، دوش نماز بکردی و صحت نیت‌اش را از امکا ز برداشتی، ما از تو راضی شدیمی!». نک: هُجویری ۵۶.

خرقانی از آن دسته عارفانی است که با وجود الهام از شریعت، دچار تازی‌زدگی نشدند و همه‌ی باورهای عارفانه و فرایندهای آن را به زبان مادری و بومی خویش بیان می‌دانند! سخنانی از خرقانی به تازی نقل شده که پیداست ترجمه است و او سخنی به تازی نگفته چرا که تازی نمی‌دانسته است!

^۸ بنابراین دانسته نیست که صَنِيعُ الدَّوْلَةِ مؤلف کتاب: مَطْلَعُ الشَّمْسِ، از کجا آورده و نوشته که: «گویند پدر شیخ ابوالحسن، دهقانی بود و از وجه فلاحیت تحصیل معاش می‌کرد، و شیخ، خود بعد از ادراک سن رشد بر حسب اراده‌ی ازلیه، از پی تحصیل علم برآمد و علوم شرعیه از حدیث و تفسیر و فقه و غیرها نیک بیاموخت، آنگاه شوق تکمیل نفس و نیل مراتب عالیّه در ضمیرش پدید آمد ...». نک: مطلع ۸۴.

وی دادند ... ». آری! هموکه به مکتب نرفت و خط ننوشت لیک به اشارتی، معرفت آموز هزاران عارف شد! هموکه استادش خدا بود^۱ و در سیر و سلوکی از بسطام تا خرقان برق آسا، قرآن بیاموخت و ختم کرد!^۲ هموکه چهار هزار کلام از خدا شنود که گر به ده هزار رسیدی، نهایت نبودی که چه پدید آمدی، همو که از چهار ماهگی در شکم مادر بجنید و تا پایان، همه چیز یاد داشت! همو که در اندرون است او، دریایی بود که هرگاه نسیمی می‌وزید از آن دریا، ابر و باران بر من است و از عرش تا فرش می‌بارید! همو که هفت آسمان و زمین اندیشه‌ی او شد! همو که او را زیر و زبر، پیش و پس و چپ و راستی نبودی! همو که بر شاخسار درخت غیا بنشستی! همو که در شکم مادر بسوخت و در زمین بگذاخت و در پی بلوغ پیر گشت! همو که از هرچه دون حق بود، زاهد گشت! همو که بیت المعمور زیارتش کرد و کعبه تسبیح‌اش گفت و فریشتگان ثنائش گفتند! همو که نصیب‌اش از هر دره‌ای، خدای بود! همو که خویش را نه عابد دانستی و نه زاهد و نه عالم و نه صومرا،^۳ بپا در یکتایی خدای! همو که آنچه در

^۱ - شیخ گفت: «عجب دارم از این شاگردان که گاه پیش استاد شدیم! ولیکن شما دانید که من هیچ کس را استاد نگرفتم! که استاد من خدا بود ...» نک: تذکره ۱۷۹ / ۲.

حضرت شیخ ابوالحسن خرقانی، معمولاً از طریقت به معرفت اشاره کرده و معرفت را در برابر شریعت نهاده است: «نقل است که شیخ را پرسیدند که از مسجد تو تا مسجدی دیگر چقدر درمیان است؟» گفت: «اگر به شریعت بگیرید، همه راست است و اگر به معرفت گیرید، خانه‌ها سرخ‌ها دارد ...» نک: عطار ۲ / ۲۱۱.

و گفت: «معرفت هست که با شریعت آمیخته بود، و معرفت هست که از شریعت برتر است، و معرفت هست که با شریعت برابر است! مرد باید که گوهر هر سه دیده بود تا با هر کسی که به آنجا بود!»

نک: همان ۲ / ۲۰۴.

^{۱۰} «... گفت: فاتحه آغاز کن، چون به خرقان رسیدم قرآن ختم کردم ...» نک: همان ۲ / ۱۷۰.

^{۱۱} گفت: «مرا مُرید نبوده زیرا که من دعوی نکردم، من می‌گویم: الله و بس!» نک: عطار ۲ / ۲۰۳.

دل داشتی گر چکه‌ای برون می‌تراویدی، جهان چنان می‌شدی که با توفانِ نوح شدی! و چنان بود که گر یک سخن می‌گفت، دانشمندان در شرح و فهمِ آن تا به قیامت، بر کرسی و عظم بودند! همو که سی سال بدون حق، اندیشه‌ای به خاطرش خطوط نکرده! همو که چهل سال سر بر بالین نهشت و نماز با ممداد با پادیابِ نمازِ خفتن گزارده! همو که پنجاه سال با اخلاص، یک دل و یک زبان، از حق سخن گفت! همو که هفتاد و سه سال با حق زیست و کُرنشی برخلاف حق نکرد و نفسی بر موافقت نفس نکشید! همو که چهل سال نانِ نپخت و خوراکِ نساخت مگر برای میهمان! همو که چهل سال شربتی آب سرد و دوغ ترش نوشید! همو که هفتاد سال با حق زیست و لحظه‌ای به خواهش نفس پاسخ نگفت! همو که می‌گفت: «خدای را نتوان شمرد، چندان که بنده است به خدای راه باشد! همو که در گریز از پلیدن قدرت و قدرتمندان و پلشتی سیاست و سیاست ورزان، فرسنگ‌ها دور می‌شد تا به سلاطین کسی را نبیند!»^{۱۱} همو که با چهارصد درم و ام

نقد تصوف و صوفی:

در نقد تصوف رسمی و رایج روزگارش، گفت: «ایران بسیاری دارند، راستی دل می‌باید، جامه چه سود کند؟ که اگر به پلاس داشتن و جو خوردن مرد رازی؟ تن، خر بایستی که مرد بودندی که همه پلاس را دارند و جو خورند!» اشاره به خرقه‌ی پلاسن با وین: «وفیانه و نان جوین که صوفیان خورند! نک: عطار ۲ / ۲۰۳».

تعریف صوفی:

نجم الدین رازی (۶۵۴ هـ) در شرح کلام منسوب به خرقانی می‌گوید: «معنای سخن شیخ ابوالحسن خرقانی نیز همین بود که فرمود: «صوفی غیر مخلوق است!» یعنی آن را او مخلوق است فانی بود، صوفی باقی به بقای خدایی است که معدوم نباشد! پس نسبت صوفی به معنای صفا به این اعتبار سزاوارتر بود!» نک: به ترجمه‌ی ما: سیر و طیار از ملک تا ملکوت (ترجمه‌ی کتاب منارات السائرین نجم الدین رازی) جامی، تهران ۱۳۹۲ خورشیدی.

^{۱۲} پس چگونه است که آن ترک غلامباری خون ریز و خون آشام موسوم به «سلطان محمود غزنوی» برای کسب و جاهت به پاپوس شیخ می‌شابد؟! بدیهی است که این داستان ساختگی است به فرض

از دنیا برفت! و بدین سان بود که خرقانی از خربندی^{۱۳} به خداوندگی رسید و اسطوره شد!

آنچه از اندیشه‌ی والای او می‌تراوید از طامات^{۱۴} و شَطَحات^{۱۵} و کلمات و کرامات، همه، صُوَرِ عالیِ خیال^{۱۶} متعالی و خَلّاقی بود که ریشه در باورهای ژرف و نیرومندی داشت!

تحفة چنین تنافی، متن داستان و سخنان منسوب به خرقانی در مدح سلطان ترک خونخوار، به یقین جعلی است! نک: صفحات آینده: تلاش مذبوحانه‌ی ارباب قدرت و سیاست.

۱۳ - آن که خرقان سرابه در خورکچی. نک: معین ۱۴۰۶/۱: خربندگی، خربنده یا آن که الاغ را کرایه دهد، خربندگان. م. مانی گوید: ... و کان ابتداء امره انه کان خربنده جا بکری الحمار و یحمل الأتقال علیه، و ... یعول: رِبَتْ اللّٰه فی صُحْبِه الحمار، یعنی کُنْتُ خربنده ... نک: سمعانی ۸۸/۵.

۱۴ در ادبیات صوفیانه، طامات معارف را گویند که در اوان سلوک بر زبان سالک گذر کند! خرق عادات و کرامات را نیز طامات گویند!

۱۵ نک: پانوش‌های متن.

۱۶ - منظور از صُوَرِ خیال، همان تصاویر دریافتی که با شریای تزکیه و تطهیر نفس و إخلاص محض از باورها بر می‌خیزد! عرفان ایرانی این حال را به درستی هرچه تمام بیان کرده است! عارف برجسته‌ی ایرانی عزالدین کاشانی (۷۳۵ هـ) در کتاب شریف مصباح الهدایه می‌فرماید: «حد خیال آن است که مدرکات حواس ظاهر را بعد از عدم یا غیبت ... و چون از حد خود بگذرد و از نامحسوس شروع کند آن خیال غلط بود ... اما خیال مجرد آن به گونه‌ای و اطر نفسانی بر دل غلبه دارد و به غلبه‌ی آن، روح از مطالعه‌ی عالم غیب محجوب ماند. پس در حال غلبه یا واقعه آن خواطر، قوی تر گردد و متخیله، هر یک را کسوتی خیالی در پیرشاند و مشاهد افتد ...» نک: کاشانی / مصباح ۲۴، ۸۳، ۸۴.

صُوَرِ عالیِ خیالِ خَلّاق فرایند باورهای قلبی است. در عرفان ابن عربی، خیال را - همان‌طور است: خیال مطلق، خیال محقق، خیال متصل و خیال منفصل! خیال مطلق همان عماء است که صُوَرِ گونه‌گون کائنات را می‌پذیرد. خیال متصل، قوه‌ی متخیله‌ی آدمی است که آن را در خلق صُوَرِ بسیار است و این صور باقی به بقاء متخیل می‌باشد! ابن عربی در فتوحات می‌گوید: «خیال مطلق یا عماء همان بود که کائنات و موجودات را در بر می‌گیرد و تصاویر را می‌پذیرد! یعنی جز ذات باری تعالی، همه‌ی صُوَرِ گونه‌گون هستی موجود و ناموجود را می‌پذیرد ... قوه‌ی متخیله‌ی انسانی همان خیال

برجسته ترین عناصر عرفان خرقانی

عرفان خرقانی بر آمده از سلوک محض بود که از شریعت سرچشمه می‌گرفت، لیکن قائم به ذات بود! عناصر این عرفان قائم به ذات، عبارتند از: خدا، هستی، خود، انسان، إشراق، شوق، قبض، حزن، شطح و...

۱۶. ای خرقانی خدای معرفت بود که با خدای شریعت، متفاوت و متضاد است! خدای خرقانی را جلال و جبروت، هیبت و اُبهت، قهاریت و جباریت، تبختر و خُبر، غایت و شداد خدای شریعت نبود، آنهم در روزگاری که خدای شریعت و صنایع ذات و فعل و عرش و کرسی او، مبنا و تئوری قدرت حکومت و سیاست خلافت تازان و امانت ترکان بود، چنان که سایه‌ی هولناکش مبتنی بر حدیث شریف «أَلَسْتُ بِذِي اللَّهِ» بر همه جا و همه کس، هول و هراس می‌افکند و فتوای فقیهان، متکلمان، محدثان و مفسران شریعت بُرنده تراز شمشیر گزیمگان، گردن مُرتد و مُحارب و زندیقی می‌زد!^{۱۷}

خدای خرقانی، اِلَه شریعت نبود، صفای ذات و فعل نداشت! خدای خرقانی تنها دو سال از بولحسن بزرگ‌تر بود؛^{۱۸} چنان هم نزدیک و صمیمی و

^{۱۷} نک: صفحات آینده.

^{۱۸} عین القضاة همدانی از این کلام خرقانی در شگفت است و آن را به نازی و ناس می‌کند که: «دریغ از دست کلمه‌ی دیگر که ابوالحسن خرقانی گفته است! چه گفت: فقال: انا اقل من حسن بسنن می‌گوید: او از من به دو سال سبق برده است و از من به دو سال پیش افتاده است: یعنی که من به دو سال از او کم‌تر و کهن‌تر باشم...» نک: تمهیدات ۳۷.

الهی اردبیلی (۹۰۸ هـ) در شرح گلشن راز، از این کلام خرقانی یاد کرده و آن را در ردیف شطحات بای زید، شبلی، و حلاج، بوسعید ابوالخیر، نوری، و خراز، آورده است؛ بای زید: «سبحانی ما اعظم شأنی» و «لیس فی جبتی سوی الله!» شبلی: «من مثلی و هل فی النارین غیری!» خرقانی: «انا اقل

رفیق که با یکدیگر کشتی گرفتند: در آن سحرگاه، در ناکجای زمین و زمان، خدای پیش خرقانی آمد و چندبار باهم کشتی گرفتند. لیک سر انجام خدای او را بیفکند! ۱۹ شطحی شگفت که مولوی (۶۷۲ هـ) از همین شطح، تضاد ذاتی خدای طریقت و خدای شریعت را در قصه‌ی منظوم «موسا و شبان»^{۲۰} به زیباترین و رساترین وجه سرود که در تاریخ ادبیات عرفان ایرانی جاودانه است!

من ربی «تن!» و حلاج: «انا الحق!» و ابوالخیر: «الفقر اذا تم فهو الله!» و نوری: «الفقیر لا یحتاج الی الله!» و خارا: «لا فرق بینی و بین ربی إلا انی تقدمت بالعبودیه!». نک: الهی / شرح ۲۱۲.

۱۹ خرقانی: «شطح گوی که: «سحرگاهی بیرون رفتم، حق پیش من باز آمد، با من مصارعت کرد، من با او مصارعت کردم، مصارعت باز با او مصارعت کردم تا مرا بیفکند!» نک: روزبهان / شرح شطحات ۱۲۹. شرح این شطح: حوید آمد. نک: پانوش‌های پسین: شطح.

۲۰ یکی از برجسته‌ترین مادی‌های ناسازگاری ذاتی «شریعت» و «طریقت» در داستان «موسا و شبان» مثنوی معنوی مولوی نه‌یانی است! به همین دلیل از همان آغاز، شخص مولوی از سوی شریعت تکفیر و مثنوی معنوی او «حریم» و «نجس» قلمداد شده و می‌شود و فقیهان و سفیهان شریعت این تمثیل موفق را ضد مبانی و اصول شریعت دانسته و می‌دانند! در این داستان تمثیلی: «موسا» پایه‌گذار، رسول و نماینده‌ی مطلق «شریعت» در ادیان سامی است و «شبان» یا «چوپان»؛ رهرو ساده و انسان مشتاق عشقِ فطری الهی است! در این داستان، خدای آن یکی جبار است و مکار، قهار است و منتقم، منزّه است و مطهر، نام‌است و خشن! و خدای این یکی معشوق است و محبوب و پیامد ساده‌ی «عشق» که نه «تنزیه» می‌شود و نه «تطهیر» و نه «تشبیه»، هم در خیال می‌گنجد و هم در دل جای می‌گیرد، هم به وصف می‌آید و نه می‌خلد! آن یکی دل و دهان می‌بندد و ذوق و شوق کور می‌کند و عشق را می‌کشد! و این یکی نام می‌گیرد و دل می‌برد و شوق می‌انگیزد و ذوق می‌پرورد! خدای آن یکی «برون» را می‌نگرد و میل را می‌فهمد و خدای این یکی «دل و درون» را می‌نگرد و «حال» را می‌یابد! آن یکی توبه می‌کند و تکفیر و تعذیب می‌نماید و این یکی تجلیل می‌کند و تشویق! آن یکی داغ و درفش می‌نمایاند و آتش دوزخ می‌افروزد و این یکی آغوش مهر می‌گشاید و زمهریر رحمت می‌فرستد! آن یکی در بر هوت «تفرقه‌ی وجود» گرفتار و سرگردان است و این یکی در دریای بیکران «وحدت وجود»، بر زورقِ فلاح، طی طریق می‌کند! آن یکی بر عرش و تخت، با دیوار و دستگاه است و این یکی با روح و ریحان و وجد و وصال، آن یکی قیل و قال دارد و علم و کلام، این یکی صمت و سکوت و خرس و خلوت و